

خلاصه بحث

روایات بسیاری وارد شده که تارک نماز را کافر دانسته است. ولی این کفر به معنای ارتداد و خروج از اسلام یا ایمان نیست.

کفر تارک الصلاة

در جلسه گذشته روایات این بحث را خواندیم.

در صحیحہ عبدالعظیم تعبیر برائت از ذمه خدا و رسول ذکر شده بود که مساوق با کفر است.

در موثقة عبید بن زرارہ نیز وجہ دلالتش این بود کہ ترک نماز را مصداق کفر بالایمان دانسته بود.

صحیحہ عبید بن زرارہ و صحیحہ برید بن معاویة العجلی و صحیحہ عبد الله بن میمون نیز صریح در کفر هستند.

به خصوص در صحیحہ عبید بن زرارہ، ترک نماز را همان کفر به خداوند دانسته بود، کہ ظاہرش همان کفر اصطلاحی و خروج از دین است. لکن باید این را به تأویل ببریم، چون اجماع و ضرورت قائم است کہ اگر کسی نماز را متعمداً ترک بکند مرتد نمی شود. هیچ فقیهی فتوا نداده کہ ترک الصلاة متعمداً حکم مرتد را دارد و اگر به نحو مرتد فطری باشد باید در همان دفعہ اول بدون استتابہ کشته شود! هیچ فقیهی به این فتوا نداده است.

بنابراین مراد از کفر در اینجا، کفر جحودی نیست.

سؤال: آیا نمی توان این روایات را حمل بر مستحلّ کرد؟ یعنی بگوییم مراد از تارک الصلاة در این روایات کسی است کہ اصلاً نماز را قبول ندارد و آنرا انکار می کند.

جواب: تعبیر این روایات، ترک نماز است، و قرینه ای نداریم کہ انکار نماز را در بر داشته باشد.

کلام صاحب حدائق

صاحب حدائق در توضیح مراد از کفر تارک الصلاة، برای کفر چند معنا ذکر کرده و فرموده است:

«و المفهوم من کلام الأصحاب (رضوان الله عليهم) حمل الکفر هنا على غير المعنى المشهور المتبادر منه و ذلك فان للکفر في الاخبار إطلاقات عديدة:

(الأول) - کفر الجحود و هذا مما لا خلاف في إيجابه للقتل و ثبوت الارتداد به عن الدين.

(الثاني) - کفر النعمة و عدم الشکر عليها و منه قوله عز و جل حکاية عن سليمان على نبينا و آله و عليه السلام «لِيَبْلُؤُنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» و قوله تعالى: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» و غيرهما من الآيات.

(الثالث) - کفر البراءة کقوله سبحانه حکاية عن إبراهيم (عليه السلام) «كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ» يعني تبرأنا منكم، و قوله تعالى حکاية عن إبليس و تبرؤه من أوليائه في الآخرة «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ».

(الرابع) - الکفر بترك ما أمر الله تعالى من كبار الفرائض و ارتكاب ما نهى عنه من كبار المعاصي كترك الزكاة و الحج و الزنا، و قد استفاضت الروايات بهذا الفرد.

و الکفر بهذا المعنى يقابله الإيمان الذي هو الإقرار باللسان و الاعتقاد بالجنان و العمل بالأركان، و الکافر بهذا المعنى و ان أطلق عليه الکفر إلا انه مسلم تجري عليه أحكام الإسلام في الدنيا و اما في الآخرة فهو من المرجئين لأمر الله اما يعذبهم و اما يتوب عليهم، هذا على ما اخترناه وفاقا لجملة من متقدمي أصحابنا كالصدوق و الشيخ المفيد و اما على المشهور بين أصحابنا

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی، تاریخ: ۱۴۰۳/۶/۲۶

(رضوان الله عليهم) من عدم أخذ الأعمال في الايمان فإنه عندهم مؤمن و ان كان يعذب في الآخرة ثم يدخل الجنة و تناله الشفاعة^۱.

ایشان برای کفر چهار معنا ذکر کرده است.

اولین معنا همان کفر جحودی و اصطلاحی به معنای خروج از اسلام است.

دومین معنای کفر، کفران نعمت، در مقابل شکر نعمت است، که در اینجا نیز اطلاق کفر می شود.

سومین معنا، کفر به معنای برائت است.

و چهارمین معنای کفر، این است که واجبات بزرگ الهی ترک شده و گناهان کبیره انجام شوند، که تعبیر کفر در اینجا نیز بکار می رود. و اطلاق کفر بر ترک نماز نیز از همین قسم است. دلیل این مطلب هم اتفاق و اجماع اصحاب است، که هیچکس قائل نیست که اگر کسی نماز را ترک کند، از دین خارج شده و مرتد می شود، بلکه حتی از ایمان به معنای تشیع نیز خارج نشده و تبدیل به اهل عامه نمی شود. البته ایمان به معنای نفوذ ایمان در قلب را قبول داریم که در تارک الصلاة نیست.

توضیح بیشتر در این زمینه این است که ایمان دو معنا دارد، یکی به معنای نفوذ ایمان در قلب، و دیگری به معنای اعتقاد به ولایت و شیعه بودن در برابر اهل عامه.

خداوند متعال می فرماید:

(قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ)^۲

این ایمان به معنای نفوذ در قلب است، ولی در اصطلاح علماء وقتی سخن از ایمان به میان می آید به معنای اعتقاد به ولایت است.

الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، البحراني، الشيخ يوسف، ج ۶، ص ۱۰۵

سوره حجرات، آیه ۲۰۱۴

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی، تاریخ: ۱۴۰۳/۶/۲۶

همین ایمان به معنای اعتقاد به ولایت، خودش دو قسم است، گاهی در قلب نفوذ می کند، و گاهی به صورت ظاهری است که شخص در ظاهر اظهار ارادت به اهل بیت علیهم السلام می کند، و محبت به اهل بیت علیهم السلام دارد و عزاداری می کند و به صورت لفظی خود را شیعه و امامی می داند، ولی نفوذ در قلب ندارد، که تارک الصلاة از همین قسم است، ولی از شیعه بودن خارج نمی شود، مثل شیعه ای که مثلاً شرابخوار است، که این فرد نیز حقیقت ایمان به معنای نفوذ در قلب را ندارد، ولی از تشیع خارج نشده و تبدیل به اهل عامه نمی شود.

در عبارتی که نقل کردیم، صاحب حدائق پس از بیان معنای چهارم برای کفر، اینگونه فرموده بود:

«و الکفر بهذا المعنى يقابله الإيمان الذي هو الإقرار باللسان و الاعتقاد بالجنان و العمل بالأركان، و الكافر بهذا المعنى و إن أطلق عليه الکفر إلا انه مسلم تجري عليه أحكام الإسلام»

ایشان می فرماید که چنین فردی که تارک الصلاة است حقیقت ایمان را ندارد، اما اطلاق اسلام بر او می شود و از این دین خارج نشده است.

به نظر ما نه تنها اطلاق اسلام می شود، بلکه حتی ایمان به معنای اعتقاد به ولایت را هم دارد و اینطور نیست که تبدیل به اهل عامه بشود. بنابراین از این جهت به عبارت ایشان اشکال وارد است.

به هر حال ایمان دو معنا دارد، گاهی به معنای نفوذ در قلب و گاهی به معنای ایمان به ولایت است. و خود این ایمان به ولایت نیز دو نوع است که گاهی با نفوذ در قلب است و گاهی به صورت ظاهری است.

تعبیر «من ترک الصلاة متعمدا» که در این روایات ذکر شده بود، قطعاً بر هر دو صادق است، یعنی گاهی در مورد شیعه ای است که نماز را ترک کرده، و گاهی در مورد مسلمان غیر شیعه ای است که نماز را ترک کرده است. تعبیر تارک الصلاة متعمداً یک عنوان جامع است که شامل هر دو می شود، در مورد غیر شیعه به معنای خودش بکار رفته که نفی ایمان به معنای نفوذ در قلب است، چون اگر ایمان در قلبش نفوذ کرده باشد نماز را ترک نمی کند، و در مورد شیعه نیز به این معناست که حقیقت ایمان را ندارد و ایمان به معنای ولایت در قلبش نفوذ نکرده است، ولی از شیعه بودن خارج نشده و تبدیل به اهل عامه نمی شود.

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی، تاریخ: ۱۴۰۳/۶/۲۶

خلاصه کلام اینکه کفر در این روایات که بر ترک نماز اطلاق شده است به معنای کفر جحودی نیست، بلکه کفر عملی است که با اسلام و حتی ایمان به ولایت هم سازگار است.

انکار نماز

تمام مطالبی که در این دو روز بیان شد در مورد کسی بود که فقط نماز را به صورت عملی ترک کرده ولی مستحل نبوده است. چون تارک الصلاة دو نوع است، گاهی منکر وجوب نماز است، و اصلاً نماز را قبول ندارد، و گاهی نماز را قبول دارد ولی تنبلی می کند و به دلایل مختلف نماز را ترک می کند.

کسی که مستحل باشد و منکر وجوب نماز باشد حکم مرتد را دارد، بنابراین اگر به نحو ارتداد فطری باشد بدون استتاه کشته می شود.

ولی کسی که معتقد به نماز است اما نماز را ترک می کند، چنین کسی مرتد به حساب نمی آید ولی گناه کبیره مرتکب شده و می توان او را تعزیر کرد.

حال اگر کسی که معتقد به نماز است و نماز را عمداً ترک کرده است دو باز تعزیر بشود به نظر ما در دفعه سوم باید کشته شود، چون روایت داریم که اصحاب الکبائر در دفعه سوم کشته می شوند که این روایت را در بحث حدود آوردیم و توضیح دادیم، منتهی صاحب حدائق قائل است که چنین فردی در دفعه چهارم کشته می شود.

در بحث حدود بیان کردیم که به نظر ما زنا و ملحقات زنا را اگر کسی مرتکب بشود به خاطر دلیل خاصی که وارد شده است سه دفعه حد می خورد و در دفعه چهارم کشته می شود، ولی سایر گناهان کبیره را اگر کسی مرتکب بشود چه از گناهی باشد که حد دارند مثل سرقت، و چه از گناهی باشد که حد ندارند مثل رباخواری، در هر صورت پس از دوبار حد یا تعزیر، در دفعه سوم کشته می شوند.

بنابراین طبق آنچه که در بحث حدود مطرح کردیم، تارک الصلاة پس از دوبار تعزیر، در دفعه سوم کشته می شود.

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی، تاریخ: ۱۴۰۳/۶/۲۶

برخی از فقهاء همین روایت «یقتل اصحاب الكبائر فی المرة الثالثة» را اینطور معنا کرده اند که منظور، بعد از دفعه سوم است، یعنی سه بار مثلاً حد یا تعزیر اجرا می شود و بعد از دفعه سوم کشته می شود، ولی به نظر ما چنین معنایی خلاف ظاهر است.

برخی برای کشته شدن در دفعه چهارم، دلیل دیگری هم آورده اند و آن هم قاعده درء است، که گفته اند اینجا محل شبهه است و نمی دانیم که باید چنین فردی در دفعه سوم کشته بشود یا در دفعه چهارم، احتیاط اقتضاء می کند که او را در دفعه سوم نکشیم.

جواب ما این است که قاعده درء مربوط به جایی است که محل شک باشد، ولی ما دلیل داریم که چنین فردی باید در دفعه سوم کشته بشود، و با بودن دلیل، نوبت به اصل نمی رسد.

عبارت صاحب حدائق در اینجا چنین است:

«قال شيخنا العلامة قدس سره في كتاب المنتهى: ان تارك الصلاة مستحلاً كافر إجماعاً و ان من تركها معتقداً لوجوبها لم يكفر و ان استحق القتل بعد ثلاث صلوات و التعزير فيهن، و قال أحمد في رواية يقتل لا حداً بل لكفره ثم قال في المنتهى و لا يقتل عندنا في أول مرة و لا إذا ترك الصلاة و لم يعزر و انما يجب القتل إذا تركها مرة فعزر ثم تركها ثانية فعزر ثم تركها ثالثة فعزر فإذا تركها رابعة فإنه يقتل و ان تاب»^۳.

تعبیر «بعد ثلاث صلوات» یعنی پس از آنکه سه نماز را متعمداً ترک کرد، و تعزیر هم شد، در دفعه چهارم کشته می شود که این نظر علامه است.

ولی به نظر ما صحیح نیست و باید در مرتبه سوم کشته بشود. و دلیل مان را هم بیان کردیم.

مراد از احمد در این عبارت، احمد بن طاووس است، که استاد علامه حلی و داماد شیخ طوسی بوده است.

صاحب مستدرک در خاتمه مستدرک در مورد احمد بن طاووس چنین فرموده است:

[الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، البحراني، الشيخ يوسف، ج ۶، ص ۳۰۱۷](#)

درس خارج فقه آیت الله سیفی مازندرانی، تاریخ: ۱۴۰۳/۶/۲۶

«السابع من مشايخ العلامة: جمال الدين أبو الفضائل و المناقب، و المآثر و المكارم، السيد الجليل أحمد بن السيد الزاهد سعد الدين أبي إبراهيم موسى بن جعفر - الذي هو صهر الشيخ الطوسي على بنته كما يأتي - ابن محمد ابن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد ابن أبي عبد الله محمد الملقب بالطاوس، لحسن وجهه و جماله»^٤.

احمد بن طاووس کتابی روایی بنام طرائف داشت که این روایت را در آن کتاب آورده که تارک الصلاة به خاطر کفرش کشته می شود.

علامه که شاگرد ایشان است، عبارت ایشان را نقل کرده و در شرح آن فرموده است که تارک الصلاة مرتد به حساب نمی آید و در اولین دفعه کشته نمی شود، و همچنین اگر چند بار ترک کند ولی تعزیر نشده باشد باز هم کشته نمی شود. و تنها در جایی کشته می شود که سه بار تعزیر شده باشد، که در دفعه چهارم کشته می شود.

ما عرض کردیم که با این حرف مخالفیم و قائلیم که در دفعه سوم کشته می شود.